

فلاخن

شماره‌ی چهاردهم

سنگرها و ستاره‌ها



فهرست

۳	انقلاب روژئاوا: استقرار خودمختاری در خاورمیانه سردار سعدی
۱۱	خودمختاری دموکراتیک در روژئاوا میشل نپ
۲۰	تقلیل نبرد روژئاوا مهران جنگلی مقدم
۲۶	از سنندج ۵۷ به روژئاوا ۹۴ و برعکس هژیر پلاسچی

انقلاب روژئاوا: استقرار خودمختاری در خاورمیانه

سردار سعدی

فعال سیاسی و دانشجوی دکترای مردم‌شناسی در دانشگاه تورنتو

شورشیان کورد در حال تثبیت خودمختاری در سوریه‌ی جنگ‌زده هستند که شبیه به تجربه‌ی زاپاتیست‌ها است و یک آلترناتیو دموکراتیک را برای منطقه ارائه می‌کند. با خیزش گروه‌های جهادی، این سوال مطرح می‌شود که سیاست‌های «شورشی» در منطقه چطور از یک گرایش چپ‌سکولار که همواره اسلام سیاسی و قوانین اسلامی را در زندگی اجتماعی به چالش می‌کشید، به یک گرایش اسلامی افراطی تبدیل شد که جامعه‌ی ایده‌آلش را در قرن‌ها پیش در دوره‌ی محمد پیامبر جست‌وجو می‌کند. نمی‌توان گفت که چپ‌ها دیگر در صحنه حاضر نیستند و آلترناتیوی برای ارائه ندارند، از سویی این را هم نمی‌شود نادیده گرفت که چقدر به حاشیه رانده شده‌اند.

در گذشته‌ای نه‌چندان دور جنبش‌های رادیکال و چپ‌زادی در منطقه وجود داشتند. از کابل تا فلسطین، گروه‌های دانشجویی رادیکال، لیبرال‌های ملی، مبارزات ضد استعمار، جنبش‌های دهقانی، کارگری و روشنفکرهای چپ در خط مقدم مبارزه در برابر رژیم‌های سلطه‌گرو علیه اعتقادات دینی ارتجاعی و سلطه‌ی قدرت‌های امپریالیستی ایستاده بودند. آن‌ها الان کجا هستند؟ چه رخ داده که گروه‌های جهادی به عاملان تغییر ژئوپلیتیک در منطقه تبدیل شده‌اند؟ چگونه سیاست‌های نسل‌های جوان از نقد رادیکال اسلام به شکل ترویج افراطی‌ترین خانش از آن درآمده است؟

ما که آینده‌ی دیگری برای منطقه آرزو می‌کنیم با این پرسش‌ها مواجه می‌شویم. هنوز هم باید ریشه‌های عمیق پاسخ به این پرسش‌ها را در تاریخ استعمار و امپریالیسم در منطقه جست‌وجو کرد. بی‌شک آن‌هایی که در غرب با هیجان اخبار پیشروی‌های بی‌رحمانه‌ی داعش به شهرهای اصلی عراق و سوریه را در جریان غالب رسانه‌ها دنبال می‌کنند، اعتراضی به نقش دولت‌های‌شان در آشوب فعلی ندارند. آشکار است که جریان غالب رسانه‌ای ساکنان منطقه را همچون متعصبانی معرفی می‌کند که به گروه‌های حزبی، مذهبی و قومی-نژادی تقسیم شده‌اند، توان همزیستی با هم را ندارند و برای ارزش‌های انسانی هیچ احترامی قائل نیستند.

قرن سلطه و سرکوب

با نگاهی مختصر به تاریخ معاصر خاورمیانه، می‌توان علت اصلی خیزش این گروه‌ها را در پوشش سیاست قدرت‌های استعماری‌ای یافت که از شروع قرن بیستم تاکنون در منطقه بوده‌اند. توافق محرمانه‌ی سایکس-پیکوت (Sykes-Picot) در سال ۱۹۱۶ که امپراتوری عثمانی را به دولت-ملت‌های ساختگی تقسیم کرد قرن سلطه‌ی استعماری نوینی را نوید می‌داد که شکل‌گیری دولت‌های فاسد و خادم صاحبان نفت از نتایج آن بود. دولت‌هایی که قدرت‌های امپریالیستی کنترل و پشتیبانی‌شان می‌کردند.

در طی جنگ سرد برای جلوگیری از نفوذ اتحاد شوروی سابق در منطقه، شدت عمل و نفوذ این سیستم کنترل استعماری از طریق رژیم‌های اقتدارگرای منطقه بیشتر شد. و در پی آن همان رژیم‌ها یک نهضت مداوم علیه جنبش چپ را شروع کردند. موج عظیم سرکوب، دستگیری و کشتار فعالان و روشنفکران چپ در سراسر منطقه (مخصوصاً در دهه‌های ۷۰ و ۸۰) اثرات جبران‌ناپذیری را بر تحرکات و جنبش‌های اجتماعی بر جای گذاشت.

سازمان‌های چپ تعطیل شدند و ده‌ها هزار نفر از اعضای احزاب، اتحادیه‌های صنفی و جنبش‌های دانشجویی چپ در طول دهه‌ی ۸۰ در زندان‌های ایران، ترکیه، عراق، سوریه، مصر، و سایر کشورها کشته شدند. بسیاری به حبس‌های طولانی مدت محکوم شدند و خیلی‌های دیگر هم که بیرون از زندان زنده مانده بودند مجبور شدند سرزمین‌شان را ترک کرده و در پی امنیت برای خود و خانواده‌های‌شان به تبعید بروند. در همین دوران گروه‌های جهادی به خاطر حمایت‌های گسترده‌ی قدرت‌های غربی پدید آمدند و به عنوان سازمان‌های نماینده‌ی قدرت‌های امپریالیستی برای پاک کردن همه‌ی آثار به‌جامانده از چپ سیاسی ایفای نقش کردند.

مجاهدین در افغانستان فقط یکی از بی‌شمار نمونه‌های اجرایی این طرح است. این گروه‌ها بیشترین نقش را در سرکوب چپ داشتند و بعد در گوشه و کناره‌های منطقه مانند سلول‌های سرطانی رشد کردند. آن‌ها در دهه‌ی گذشته (مخصوصاً پس از اشغال افغانستان و عراق) به عنوان گروه‌هایی که با «اشغالگران خارجی» و «کافران» می‌جنگند، اعتبار و جایگاه مشروعی را در میان مردم برای خود دست‌وپا کردند.

آن‌ها از چشم‌انداز قدرت‌های غربی، علی‌رغم مقاومت آشکارشان در برابر اشغال عراق و افغانستان به دست آمریکا، هنوز برای کنترل منطقه بهترین گزینه با کمترین هزینه هستند. این گروه‌ها هم‌زمان همه‌ی منطقه را به کشتارگاهی بدل کرده‌اند که در آن گروه‌های تندروی اسلامی

می‌توانند بدون درگیری با غرب جنگ افروزی کنند. بسیاری از گزارش‌ها حضور رزمنده‌های مسلمان خارجی در کنار سران داعش را تایید می‌کند.

اسلام نئولیبرال

گروه‌های تندروی اسلامی فقط یکی از مولفه‌های سیاست‌های ترویج اسلام به عنوان دشمن ذاتی چپ به شمار می‌آیند. با موج جنگ‌های امپریالیستی بعد از یازده سپتامبر، گرایش جدیدی در منطقه پدید آمد که هدفش ایجاد یک اسلام «معتدل» و هماهنگ با اقتصاد دنیای نئولیبرال بود. حامی بنیادی این گرایش حکومت حزب پیشرفت و عدالت (AKP) در ترکیه است. حزب پیشرفت و عدالت به عنوان نسخه‌ی ایده‌آلی از دولت اسلامی معتدل که با سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال همراه است شناخته شده است. این حزب می‌بایست هم خشم مردم نسبت به غرب را فرومی‌نشاند و هم پاسخگوی دغدغه‌های دینی آن‌ها می‌بود، و به عنوان نماینده‌ی سرمایه‌ی جهانی در منطقه نیز عمل می‌کرد.

دولت ترکیه، پس از آنکه به عنوان مدلی برای آینده‌ی خاورمیانه پذیرفته شد، قدرت و اعتماد بیشتری برای به کرسی نشاندن ادعای خود (رهبر اجتماع جهانی اسلام سنی) پیدا کرد. به هر حال تنها نتیجه‌ی نقش رهبری ترکیه به بار آوردن خرابی و خشونت‌های فرقه‌ای بیشتر بین گروه‌های شیعه و سنی بود. حمایت‌های بی‌پروای دولت حزب پیشرفت و عدالت و هم‌چنین حمایت دولت‌های کشورهای خلیج فارس از گروه‌های جهادی که علیه رژیم اسد می‌جنگیدند، سوریه را در آشوب بی‌سابقه‌ای فرو برد.

از شروع جنگ داخلی سوریه به بعد، دولت ترکیه نقش کلیدی‌ای را در تبدیل ترکیه و مخصوصاً استان‌های جنوبی آن در نزدیکی مرز سوریه به گذرگاه ترانزیت اسلامگراهای عازم سوریه ایفا کرد. گفته می‌شود که دولت ترکیه علاوه بر ایجاد پناهگاهی امن برای گروه‌های جهادی، به آن‌ها کمک‌های نظامی و لجستیکی نیز می‌رساند.

دو گروه از اصلی‌ترین جبهه‌های جهادی که از این حمایت‌ها بهره‌مند شده‌اند، داعش و النصره هستند. با نگاهی به وضعیت فعلی می‌توان گفت گرایش اسلام «معتدل» تنها در سرکوب و به حاشیه راندن اپوزیسیون چپ و سکولار موفق بوده است. مثال مهم در این باره سخت‌گیری جدی دولت ترکیه نسبت به مقاومت غزه در تابستان گذشته بود که تا حدی باعث ناامیدی مردم ترکیه نسبت به دولت نئولیبرال شان شد.

بی‌شک گروه‌های جهادی برای منطقه یک تهدید خطیر به حساب می‌آیند. آن‌ها تنها به نابودیِ رد و اثر تمدن اکتفا نمی‌کنند بلکه عمل هولناکتری مرتکب می‌شوند و با خود رد و دنباله‌ی مرگ و ویرانی را هر جاکه بروند، می‌برند. سوال «چه باید کرد» تا این یورش متوقف شود، دیگر برای آرزوی یک آینده‌ی بهتر نمی‌تواند کافی باشد، بلکه این پرسش یک پاسخ حیاتی را اقتضا می‌کند. یک نگرش گسترده‌تر آشکار می‌کند که این گروه‌ها تنها بخشی از یک مشکل بزرگتر هستند. بنابراین هر آلترناتیوی که برای وضعیت فعلی ارائه می‌شود باید شرایط را به کلی دگرگون کند. هم برای کسانی که از گروه‌های جهادی به تنگ آمده‌اند و هم برای کسانی که تحت خشونت و سرکوب رژیم‌های اقتدارگرا و سلطه‌ی امپریالیستی قرار دارند.

آلترناتیو؟ حکمرانی خودمختار کوردها در سوریه

کوردها به عنوان بزرگترین ملت بدون دولت جهان شناخته می‌شوند. تاریخ کوردها پیوند تنگاتنگی با قیام در برابر سرکوب نظام‌مند دولت-ملت‌های حاکم بر سرزمین‌شان دارد. کوردها از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی و تشکیل دولت-ملت‌ها به دست استعمارگران بریتانیایی و فرانسوی، بین چهار کشور تقسیم شدند: ایران، عراق، سوریه و ترکیه. کوردها اولین قربانیان توافق‌های استعماری بودند.

توافق‌نامه‌ی محرمانه‌ی سایکس-پیکوت در سال ۱۹۱۶ حق کوردها مبنی بر حکمرانی بر سرزمین‌شان را نادیده گرفت. همین امر دهه‌ها قتل‌عام، سرکوب و آسمیلاسیون کوردها را به بار آورد. زبان کوردی ممنوع شد، حقوق‌شان نفی شد و از سرزمین‌های دیرینه‌شان بیرون رانده شدند. بر اساس مرزهای ساختگی که هم در توافق‌نامه‌ی سایکس-پیکوت در ۱۹۱۶ و هم در پیمان لوزان در ۱۹۲۳ بر آن‌ها توافق شده بود، کوردها در بین مرزها پراکنده شدند.

مردم در مناطق کوردنشین سوریه در صورت نیاز به دارو یا غذا نمی‌توانند هیچ‌کمی از خانواده‌های‌شان دریافت کنند زیرا آن‌ها در آن سوی مرز زندگی می‌کنند. در حالی که بیشتر سلاح‌ها و تجهیزات نظامی از راه ترکیه به شورشیان سوریه تحویل داده شده‌اند، مرز بین دو منطقه‌ی کوردنشین بسته شده و ایستگاه‌های نظامی زیادی در آن‌ها ساخته شده است.

همانطور که قبلاً گفته شد، سوریه در حال حاضر شاهد وحشتناکترین شکل ظهور سیاست تاریخی تفرقه‌بیانداز-و-حکومت‌کن در خاور میانه است. وضعیت سیاسی و اجتماعی در سوریه، جایی برای خیال‌پردازی باقی نمی‌گذارد. بنابراین برای چپ‌ها بسیار حیاتی است که در جست‌وجوی

یک آلترناتیو باشند و جبهه‌ی خود را تقویت کنند. با ایمان به این نکته که در غیرمنتظره‌ترین مکان‌ها واقع‌گرایانه‌ترین آلترناتیوها به وجود می‌آیند، منطقه‌ی روژئاوا در سوریه (روژئاوا به معنی «غرب»، غرب کوردستان- منطقه‌ی کوردنشین سوریه) می‌تواند ارائه‌دهنده‌ی یک آلترناتیو برای آینده‌ی منطقه باشد.

کوردهای سوریه نشان داده‌اند که می‌خواهند و می‌توانند یک صدای آلترناتیو در میانه‌ی آشفته‌بازار اوضاع منطقه باشند. از وقتی که منازعات در سوریه شدت گرفت و بعد به جنگ داخلی تبدیل شد، جنبش کوردها در سوریه به رهبری پ.ی.د (حزب اتحاد دموکراتیک) توانست کنترل بخش عمده‌ای از منطقه‌ی کوردنشین را به دست بگیرد. پ.ی.د در نوامبر ۲۰۱۳ اعلام کرد که همه‌ی مقدمات لازم را برای اعلام خودمختاری آماده کرده است و طرح اساس نامه‌ی «منشور قرارداد اجتماعی» را هم پیشنهاد داد.

انقلاب مردمی در روژئاوا شکل‌گیری یک منطقه‌ی خودمختار را به دنبال داشت که سه کانتون خودمختار با سیستم‌های خود-مدیریتی دموکراتیک را در بر می‌گرفت. کانتون جزیره (الجزیره) در ۲۱ ژانویه، و بعد از آن کانتون کوبانی در ۲۷ ژانویه و سپس کانتون عفرین در ۲۹ ژانویه اعلام خودمختاری کردند.

پ.ی.د بر ارائه‌ی یک آلترناتیو برای همه اصرار می‌ورزید تا از این طریق از پیگیری گرایشات و مطالبات قومی-نژادی جلوگیری شود. در همین حال، آن‌ها از شرکت در جنگ داخلی سوریه امتناع و اعلام کردند که از نیروهای نظامی‌شان فقط برای محافظت از خود در برابر تجاوزهای رژیم اسد یا گروه‌های تحت حمایت ناتو (گروه‌های جهادی داعش و النصره) استفاده خواهند کرد. با این وجود، این سه کانتون مورد حملات سنگین داعش واقع شده‌اند. داعش حملاتش را بر کانتون کوبانی متمرکز کرده است، جایی که نیروهای کورد محافظت-از-خود پ.ی.د (واحدهای محافظت مردمی)، در یک مقاومت تاریخی، در حال جنگیدن با بنیادگراهای مصمم داعشی هستند. شباهت‌های بینا قاره‌ای:

هر چه از ماجراهای این منطقه‌ی کوچک بیشتر با خبر می‌شوم که در میانه‌ی این آشوب تنها سوسویی از امید با خود دارد، از خودم می‌پرسم: آیا روژئاوا دارد به چیپاس (Chiapas) خاورمیانه تبدیل می‌شود؟ اگر چه از حیث آکادمیک کوردها را به سختی می‌توان یک «گروه بومی» به حساب آورد، اما موقعیت و وضعیت سیاسی آن‌ها در خاورمیانه با برخی از جمعیت‌های بومی آمریکای لاتین قابل مقایسه است.

علی‌رغم تفاوت‌های سیاسی که بین ارتش‌های رهایی‌بخش ملی زاپاتیستا (EZLN) در چیاپاس و جنبش کوردها به رهبری پ. ی. د در سوریه وجود دارد، شباهت‌های بسیاری نیز بین موقعیت‌های این دو چه از حیث منطقه‌ای و چه از حیث بین‌المللی وجود دارد. اینکه هر دو در پی به وجود آوردن یک حاکمیت خودمختار هستند، پیدایش انجمن‌های مردمی، تاکید بر تساوی جنسیتی و قدرت زنان در همه‌ی سطوح زندگی سیاسی و اجتماعی، ایدئولوژی ضد امپریالیستی و ضد اقتدارگرایی، تاکید بر محافظت اکولوژیکی و احترام به همه‌ی موجودات زنده، محافظت-از-خود و بسیاری از جنبه‌های دیگر بیانگر شباهت‌های زیاد انقلاب روژئاوا و مقاومت زاپاتیستاها در جنوب مکزیک هستند.

منشور قرارداد اجتماعی به عنوان بنیان کانتون‌های خودمختار روژئاوا، یک پیشرفت غیرمنتظره و تاریخی محسوب می‌شود که به شکل مجموعه‌ای از اصول دموکراتیک، زندگی اجتماعی و سیاسی را هدایت می‌کند. این منشور که در هر سه کانتون خودمختار در حال اجراست، همچون یک توافق نامه‌ی دموکراتیک به نظر می‌رسد که همه‌ی احزاب درگیر در اداره‌ی روژئاوا را در بر می‌گیرد. بدون اغراق این منشور دموکراتیک‌ترین اساس نامه‌ای است که مردم این منطقه تا بحال به خود دیده‌اند.

پاراگراف اول مقدمه‌ی منشور می‌گوید:

«ما مردم مناطق خودگردان دموکراتیک؛ کوردها، عرب‌ها، آشوری‌ها (کلدانی‌ها، آرامی‌ها)، ترکمن‌ها، ارمنی‌ها و چچنی‌ها با خاست آزاد خود، این منشور را اعلام می‌کنیم که عدالت، آزادی، دموکراسی و حقوق زنان و کودکان را بر طبق اصول تعادل اکولوژیکی، آزادی عقاید و مذاهب، و مساوات و بدون هیچ‌گونه تبعیض نژادی، مذهبی، اعتقادی، آیینی و جنسیتی تضمین کنیم تا به بنیان سیاسی و اخلاقی لازم برای یک جامعه دموکراتیک برسیم، تا بتوانیم با فهم مشترک و همزیستی درون تفاوت‌ها و گوناگونی‌ها و احترام به حق مردم برای تعیین سرنوشت خود و حق آن‌ها برای محافظت-از-خود، عمل کنیم.»

و اینگونه ادامه می‌یابد،

«مناطق خودمختار دموکراتیک خود-گردان، مفهوم دولت-ملت و دولتی که بخواهد بر پایه‌ی زمین‌هایی که از طریق قدرت نظامی، دینی و مرکزگرایی به دست آمده، بنا شده باشد را به رسمیت نمی‌شناسد.»

جنبش جامعه‌ی دموکراتیک (یا TEV-Dem به زبان کوردی) مسئول اجرای این اصول در زندگی

هر روزه است. بدون شک، آن‌ها راه زیادی را برای رسیدن به یک جامعه‌ی ایده‌آل در پیش دارند و خود جنبش هم‌اعتراف می‌کند که هنوز در مرحله‌ی تشکیل شدن است. به یاد داشته باشیم که منطقه‌ی روژئاوا از سوی همه‌ی دولت‌های اطراف بی‌رحمانه به انزوا رانده شده است. که مهمترین آن‌ها دولت سوریه و ترکیه، گروه‌های شورشی سوریه و حاکمیت اقلیم کردستان عراق بوده‌اند. رسانه‌های غربی، شامل رسانه‌های مستقل و آلترناتیو، یا مقاومت روژئاوا را به کل نادیده گرفته‌اند یا در انعکاس و پرداختن به آن به خوبی کار نکرده‌اند. کوردها به طرزى که شایسته‌ی آن‌هاست مورد حمایت قرار نگرفته‌اند.

ارتوگرول کورکچو (Ertugrul Korkchu)، یک نماینده‌ی پارلمان ترکیه از حزب چپ‌گرای طرفدار کوردها ه.د.پ (حزب دموکراسی مردم)، اخیراً گفته است که کوردها در حال ایفای همان نقشی هستند که روس‌ها بعد از جنگ جهانی اول در اروپا بازی کردند. از حیث سیاسی، کوردها گروه هم‌گنی نیستند با این حال اظهار نظر کورکچو تا حدی درست است، زیرا وضعیت خاورمیانه‌ی فعلی تصویر اروپای اوایل قرن بیستم را تداعی می‌کند. به بیان دقیقتر، گروه‌های جهادی به ابزار دست قدرت‌های استعماری و رژیم‌های اقتدارگرا تبدیل شده‌اند و در حال تثبیت و تقویت هژمونی آن‌ها در منطقه هستند. روژئاوا می‌تواند یک آلترناتیو باشد زیرا فرم بالقوه‌ای از خودمختاری حاکمیت را به نمایش می‌گذارد که بنیاد همه‌ی آئین‌های سرکوب‌گر جوامع دینی را به چالش می‌کشد و یک الگوی کارا از همزیستی همه‌ی فرهنگ‌ها و عقاید مختلف در منطقه ارائه می‌دهد، بدون اینکه حقوق هیچ‌یک از آن‌ها را نقض کند. تجربه‌ی خودمختاری روژئاوا می‌تواند همچون مدلی برای یک کنفدرالیسم دموکراتیک در خاورمیانه پنداشته شود، که همه‌ی جوامع در آن حق تعیین سرنوشت و خودگردانی داشته باشند. از این گذشته روژئاوا یک تجربه‌ی بسیار مترقی است زیرا زنان موتور محرک اصلی بسیاری از تغییر و تحولات آن هستند. هوی ابراهیم (Hevi Ibrahim)، رئیس کانتون عه‌فرین تنها یکی از نمونه‌های درخشان آن‌هاست.

آلترناتیو روژئاوا، نه خیال پردازانه است نه اتوپیا. این آلترناتیو پیشاپیش تحقق‌پذیری خود را از طریق راه‌حل‌های پراکتیک و تحقق هرروزه‌ی ایده‌هایی که در منشور قرارداد اجتماعی ارائه شده‌اند، به اثبات رسانده است. در واقع روژئاوا خود را همچون واقع‌گرایانه‌ترین آلترناتیو دموکراتیک در غیرمنتظره‌ترین مکان ممکن با قاطعیت تثبیت می‌کند. اعلام اتحاد با انقلاب روژئاوا وظیفه‌ی حیاتی همه‌ی کسانی است که به آینده‌ی خاورمیانه فکر می‌کنند.

منبع

خودمختاری دموکراتیک در روژئاوا

میشل نپ

عضو هیات بازدیدکننده از روژئاوا از سوی کمپین «تاتورت»، یک کمپین حمایت از مبارزات خلق کورد و مستندسازی نقش دولت و شرکت‌های آلمانی در سرکوب کوردها توسط ترکیه

در طی ۳۳ سال اخیر، پیکار آزادی‌خواهانه‌ی کوردها، حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) و رهبر آن (عبدالله اوجالان) به واکنش صرف نسبت به تحولات اجتماعی اکتفا نکرده‌اند، بلکه به تحولات شکل داده و مراحل بعدی این تحولات را در مسیر رهایی جامعه پیش‌بینی کرده‌اند. پ.ک.ک به روشنی خاسته‌ی کوردها را نه به عنوان مساله‌ی ملی یا قومی بلکه به عنوان مساله‌ی رهایی جامعه، رهایی جنسیت‌ها و همه‌ی مردم می‌داند. کتاب جامعه‌شناسی آزادی اوجالان، نقشه‌ی رهایی روژئاوا و سراسر خاورمیانه را با بررسی جزئیات مراحل رسیدن به آزادی مطرح می‌کند.

مادر طی سفرمان به روژئاوا، افراد زیادی را دیدیم که ارتباط نزدیکی با اوجالان داشتند و افراد دیگری که مشخصاً در سیر تاریخ شکل‌گیری پ.ک.ک مشارکت داشتند. حاصل این ارتباط مداوم، نوعی از دگرذیسی در منطقه بود (با وجود زمینه‌های اجتماعی فئودالی در منطقه). زنان این ارتباط را به شکلی ویژه‌تر برجسته کردند. آن‌ها برای بیشتر از بیست سال در باره‌ی پروژه‌ی رهایی زنان کورد آگاه شده‌اند و کوشیده‌اند که آن را به اجرا بگذارند. با توجه به همه‌ی روابط متقابل در جنبش آزادی کوردستان، مردم زیادی از روژئاوا به پ.ک.ک ملحق شدند و در شمال کوردستان جنگیدند. اما اشتباه است اگر پ.ک.ک را مختص شمال کوردستان بدانیم، این جنبش به ده‌ها هزار اکتیویست روژئاوا تعلق داشته و دارد.

به دنبال بازداشت اوجالان در سال ۱۹۹۹ سرکوب رژیم اسد در روژئاوا شدت بیشتری گرفت. بعد از کشتار کوردها در سال ۲۰۰۴ در شهر قامیشلو، خیزش کوردها و بازمانده‌ی آن‌ها نیرو گرفت و به تشکیل واحدهای محافظت نظامی انجامید. حزب چپ‌گرای اتحاد دموکراتیک (پ.ی.د) تشکیل شده و به یک نیروی سیاسی منطقه‌ای نیرومند تبدیل شده بود. به علاوه پارادایم نوینی از دل جنبش‌های کوردی و از اندیشه‌های اوجالان ظهور کرده بود که از کارهای نظریه‌پرداز رهایی، مورای بوکچین، الهام گرفته بود. و از طریق آن، مدل کنفدرالیسم دموکراتیک و خودمختاری دموکراتیک معیار بازسازی مانده‌ی قرار گرفت. اوجالان رساله‌ای انتقادی برای بررسی تاریخ

دولت‌های سوسیالیستی واقعا موجود و جنبش‌های رهایی ملی که خود پ.ک.ک را هم شامل می‌شد، تدوین کرد. او نقشه‌ی «جامعه‌ی رهای جنسیتی، اکولوژیک، دموکراتیک» را به عنوان آلترناتیوی برای مفهوم انقلاب که با مبارزه‌ی مسلحانه برای قبضه‌ی قدرت سیاسی تقلا می‌کرد، ارائه داد. او مفهوم یک «جامعه‌ی سیاسی و اخلاقی» را ارائه کرد که خود را اداره می‌کند و بیرون از جامعه‌ی مصرفی و مرده‌ی کاپیتالیستی خود را مستقر می‌کند.

پیش از آغاز شورش در سوریه، کوردهای روژئاوا نخستین کمیته‌ها و شوراهای خود را تشکیل دادند و یک سازمان دموکراتیک رادیکال در بیشتر مناطق به وجود آوردند. بعد از ۱۹ جون ۲۰۱۲ شهرهای کوبانی، عه‌فرین، دیریک و بسیاری جاهای دیگر از زیر سلطه‌ی رژیم اسد آزاد شدند؛ گویا قدرت بازسازماندهی خود را فاش کرده بود. پایه‌های نظامی بازآرایی شده بودند و دسته‌های پر شمار نیروهای نظامی رژیم عقب‌نشینی و فرار را به قرار ترجیح داده بودند. در این میان فقط در دیریک جنگ در گرفت و تعداد کمی تلفات داد. اما همانطور که مردم دیریک به ما گفتند، با بازسازماندهی جدید از حملات سنگین، انتقام و اقدامات خرابکارانه‌ی رژیم جلوگیری به عمل آمد.

محافظت-از-خود و راه سوم

با در نظر گرفتن فازها و سیاست‌های جنبش کوردها در روژئاوا، همزمان شاهد شکل‌گیری پارادایم دیگری از کنفدرالیسم دموکراتیک هستیم: محافظت-از-خود و تقدم راه‌حل‌های غیرخشونت‌آمیز. قبل از درگرفتن انقلاب سوریه، جنبش کوردها و مخصوصا پ.ی.د مقاومت را در برابر رژیم اسد آغاز کرده بود. آن‌ها این مقاومت را همچون یک گذار دموکراتیک دیدند؛ و با آن از میلیتاریزه کردن پیکار جلوگیری کردند. اما قبل از درگرفتن جنگ، اسلامی‌سازی و وابستگی شورش سوری‌ها، کوردهای روژئاوا راه سومی را انتخاب کردند: این راه نه طرف رژیم اسد را می‌گرفت و نه طرف مخالفان را. راه سوم بنا را بر محافظت-از-خود گذاشت، اما به جنگ روی نیاورد. جنبش، این سیاست‌ها را تا امروز نگه داشته است (جولای ۲۰۱۴). از همین رو در قامیشلو، در نواحی‌ای که حامیان رژیم اسد در آن‌ها اقامت داشتند، واحدهای نظامی ارتش رژیم واکنشی به کوردها نشان ندادند. همین امر در مورد فروودگاه هم صدق می‌کند. هدف دستیابی به یک راه‌حل دموکراتیک و سیاسی برای تمام سوریه بوده و هنوز هم هست.

کمون‌ها همچون مرکز جامعه

«شکل دادن به موقعیتی که در آن همه‌ی گروه‌های سیاسی و اجتماعی، جوامع دینی، یا گرایش‌های روشنفکری می‌توانند خود را در فرآیندهای تصمیم‌گیری محلی بدون واسطه بیان کنند، آفرینش سطح کارکردی‌ای است که می‌توان آن را دموکراسی مشارکتی نامید.»
عبدالله او جالان، کنفدرالیسم دموکراتیک (لندن، ۲۰۱۱)، ص ۲۶.

هدف کنفدرالیسم دموکراتیک خودمختاری جامعه است: به جای حاکمیت بر جامعه، جامعه‌ی سیاسی خودش را اداره می‌کند. کنفدرالیسم دموکراتیک نه یک مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، بلکه نوعی مدرنیته‌ی دموکراتیک را ارائه می‌کند. برای اینکه این سیستم در روژئاوا ممکن شود، کمون به مرکز سیستم اجتماعی بدل شد. کمون، خودگردانی خیابان‌ها، همچون کانون مرکزی جامعه ظاهر شدند.

تصمیم‌گیری در کمون‌ها مستلزم برآوردن سهمیه‌هایی بود یعنی برای اخذ هر نوع تصمیمی در اینجا و در همه‌ی شوراهای روژئاوا، حداقل ۴۰ درصد از مشارکت‌کنندگان در بحث‌ها باید زن می‌بودند. همه‌ی دغدغه‌های روزانه‌ی مدیریتی، انرژی، و منبع غذا، و به همان اندازه مشکلات اجتماعی یا خشونت‌های مردسالارانه، منازعات خانوادگی، و موضوعات بسیار دیگری در کمون‌ها به بحث گذاشته شده و در صورت امکان حل می‌شوند. کمون‌ها کمیسیون‌هایی دارند که به همه‌ی مسائل اجتماعی رسیدگی می‌کنند، هر چیزی از سازمان‌دهی گرفته تا عدالت، زیرساخت‌ها، امور جوان‌ها، اقتصاد، و ساختار تعاونی‌های شخصی (مثل نانوايي‌ها، تولیدی‌های لباس، و پروژه‌های کشاورزی). بهداشت شهری و به ویژه مشکلات اکولوژیک از جمله دغدغه‌های کمیسیون‌های اکولوژیک هستند. ضرورت تقویت جایگاه اجتماعی زنان مهم‌تر از همه‌ی این‌هاست: کمیته‌های اقتصاد زنان به زنان کمک می‌کند تا به استقلال اقتصادی برسند.

کمون به عنوان سرای مردم (مالاگه‌ل) پشتیبان همه‌ی مطالبات مردمی است؛ کمون همزمان یک نهاد پشتیبانی و در عین حال یک نوع دادگاه است. جلب بیشترین موافقت و رضایت مهم‌ترین فعالیت کمون است، سرپیچی‌های عمومی و علل تخلف مورد بررسی قرار گرفته و بر آن‌ها غلبه می‌شود، و از قربانی در برابر تخلف محافظت می‌شود. سرای زنان (مالاژنان) در برابر خشونت‌های مردسالارانه و هر گونه تعدی‌ای که زنان را هدف قرار می‌دهد مسئول و پاسخگو است، سرای زنان زیر نظر شورای زنان (ساختاری موازی با شورای مختلط کمون‌ها) فعالیت می‌کند.

همان‌طور که ما از نزدیک شاهد بودیم، متنوع‌ترین هویت‌های مردمی (مخصوصاً عرب‌ها و

آشوری‌ها) در کمون‌ها مشارکت می‌کنند. سرای زنان نیز در راستای حل مشکلات اجتماعی تلاش می‌کند و مسئولیت تحقق آرمان‌های رهایی زنان را بر عهده دارد. شوراها تا حد امکان رای اکثریت را ملاک قرار می‌دهند. کمون‌ها نمایندگان خود را به شوراهای منطقه‌ی مربوطه و شوراهای شهر می‌فرستند، این ساختار تا شورای جامع روژئاوا پیش می‌رود.

خودمختاری دموکراتیک و دولت-ملت

«هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دولت-ملت و کنفدرالیسم دموکراتیک به شرطی ممکن می‌شود که دولت-ملت در امور مرکزی خودگردانی دخالت نکند. هر نوع مداخله‌ای به منزله‌ی فراقانون محافظت-از-خود جامعه‌ی مدنی خواهد بود.»

عبدالله اوجالان، کنفدرالیسم دموکراتیک، ص ۳۲

کنفدرالیسم دموکراتیک نوعی از خودگردانی است و به همین خاطر در برابر مدل دولت می‌ایستد. کنفدرالیسم دموکراتیک تلاشی برای انقلاب اجتماعی مداوم است، از این رو در همه‌ی جوانب ساختار اجتماعی بازتاب می‌یابد. در صورتی که کنفدرالیسم دموکراتیک در پراکتیک خود همه‌ی ساختارها را به صورت خود-سازمانده و خودگردان در دست بگیرد، می‌تواند بر دولت غلبه کند. در چنین جامعه‌ای مرزهای محلی، استانی یا دولتی هیچ نقشی نخواهند داشت.

در واقع، کنفدرالیسم دموکراتیک به واسطه‌ی خودگردانی جامعه، ضرورت دولت و دولت-ملت را از اعتبار می‌اندازد. در این مدل اجتماعی، کمون، شورا و جامعه با مرکزیت سیاسی کمون یکپارچه می‌شوند. ظاهراً منطقه‌ی روژئاوا پیروی از مدل کانتونی سوئیس را انتخاب کرده است، و خود را بر اساس خودمختاری منطقه‌ای فراگیر کانتون‌ها ساختار بخشیده است. کانتون از دل مشارکت شوراهای سیاسی خودمختار پدید می‌آید. در برابر دولت-ملت که بر پایه‌ی همگن‌سازی اجتماعی از طریق هویت‌سازی و اقدام‌های قهرآمیزش استوار است، بنیان کنفدرالیسم دموکراتیک بر تنوع اجتماعی است. با بررسی سیر تاریخ جهان می‌توان گفت که خون‌ریزی پایه‌ی همه‌ی دولت-ملت‌ها است.

در این منطقه معمولاً سیاست‌های عرب‌بیزه کردن سوریه و تورکیزه کردن ترکیه مطرح بودند. در حالی که سوریه میهن عرب‌های سنی و شیعه، کوردهای سنی، مسیحیان آشوری، کلدانی‌ها، کوردهای ایزدی، ارمنی‌ها، آرامی‌ها، چچنی‌ها، ترکمن‌ها و گروه‌های قومی، دینی و فرهنگی دیگری هم هست. همه‌ی این گروه‌های اجتماعی باید درون سیستم شورایی و سهمیه‌های

متناسب آن، بتوانند خود را نمایندگی کنند.

کمون همچون ساختار خودگردانی، که بدون واسطه به همسایگی خود پیوند می‌یابد، باید مرکز خودگرانی سیاسی باشد. کمون به منظور ارتقای سطح سازماندهی اجتماعی برای اعضایش همایش‌های آموزشی در باره‌ی موضوعاتی مانند خود-تعیینی و حقوق دموکراتیک، رهایی زنان، تاریخ سوریه، تاریخ کردستان، زبان کوردی و دیگر موضوعات اجتماعی برگزار می‌کند. مادر طی سفرمان موفقیت انواع مختلف کاربست‌های این سیستم اجتماعی را از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر از نزدیک دیدیم. در بسیاری از مناطق شوراهای عرب و به ویژه آشوری‌ها صمیمانه و تنگنا با جنبش اجتماعی دموکراتیک (TEV-DEM) کار می‌کنند. جایگاه‌های مرکزی به سه یا چهار نفر به عنوان روسای جلسه که با گروه‌های اجتماعی منطقه هماهنگ هستند اختصاص داده می‌شود.

شورای عالی، یا دموکراسی پارلمان‌تاریستی؟

کوردها دهه‌هاست که دارند در مناطق مختلف تجربه‌ی جنبش‌های کوردی، مفهوم‌های رهایی زنان و آزادی اجتماعی را تجربه می‌کنند، اما با این حال اینجا و آنجا انشعابات را هم از سر گذرانده‌اند. برخی سازماندهی احزاب سنتی را به سازماندهی شوراهای ترجیح می‌دهند. این مشکل در روژئاوا با یک ساختار دوگانه حل شده است. از طرفی پارلمان انتخاب می‌شود، بدین منظور قرار است انتخابات آزاد تحت نظارت بین‌المللی هر چه زودتر صورت پذیرد. این پارلمان نقش یک ساختار موازی با شوراهای دارد، دولت موقت را که در آن همه‌ی گروه‌های اجتماعی و سیاسی نمایندگی می‌شوند تشکیل می‌دهد، در همان حال سیستم شورایی نوعی از پارلمان موازی را شکل می‌دهد. ساختاربخشی و قوانین این همکاری هم‌زمان به بحث گذاشته می‌شود.

از میان برداشتن فاصله

ماموستا عبدالسلام، عضو جنبش اجتماعی دموکراتیک (TEV-DEM) در حسکه سیستم کمون‌ها در آنجا را توضیح داده است. او می‌گوید: «بین شوراهای مردم فاصله وجود داشت به همین خاطر سیستم کمون را بهبود دادیم». «اینجا ۱۶ شورای بخش دارد. در هر شورا ۱۵ الی ۳۰ نفر حضور دارند. حدوداً ۵۰ خانوار یک کمون را تشکیل می‌دهند. کمون‌ها خیلی زیادند در

هر بخش حدود ۱۰ الی ۳۰ کمون با ۱۵ الی ۳۰ نفر وجود دارد. بخش مفت‌ه (Mifite) در حسکه ۲۹ کمون و بخش همسایه‌ی آن ۱۱ کمون دارد. هر بخش تقریباً دارای ۲۰ کمون به ازای هر هزار نفر است. ۱۶ شورای بخش شکل گرفته، کمون‌ها را تشکیل می‌دهند. صد و یک نفر در شورای شهر حسکه حضور دارند. به علاوه پ.ی. دهم مانند پنج حزب دیگر، پنج نماینده در شورای شهر دارد. شورای بخش‌ها معمولاً هر دو ماه همدیگر را ملاقات می‌کنند. بیست و یک نفر به عنوان اعضای کوئوردیناسیون انتخاب می‌شوند. جلسات رهبری هر ماه یک بار و گاهی خارج از برنامه (برای موارد خاص) برگزار می‌شوند. نباید درصد نماینده‌های زن یا مرد کمتر از ۴۰ درصد باشد. تصمیمات بر اساس اصل رای اکثریت گرفته می‌شوند. باید توجه داشت که یک فرد نباید روند قانونی را تحت الشعاع قرار دهد و روند قانونی بر فرد ارجح است. روسای جلسه انتخاب می‌شوند. اعضای کمون نامزدهای خود را اعلام کرده و از میان آن‌ها انتخاب می‌کنند.»

کار زنان

در اوایل اقامت مادر روزئاوا شیرین ابراهیم عمر، زنی ۴۵ ساله از محله‌ی هیللی (Hileli) در قامیشلو، گزارش کار زنان در کمون خود را به ما داد.

«مادر کمون مان ۶۰ زن فعال هستیم. هفته‌ای یک بار کار آموزشی انجام می‌دهیم. ما با هم کتاب می‌خوانیم و در باره‌ی آن بحث می‌کنیم. دو بار در ماه زنان دیگر را ملاقات می‌کنیم و وظایف انقلاب را برای آن‌ها توضیح می‌دهیم. بسیاری از آن‌ها هنوز تحت تاثیر منطق دولت هستند. بیشتر آن‌ها فکر می‌کنند که به تنهایی از پس اداره‌ی امور خود بر نمی‌آیند. بچه‌های زیادی دارند، و در فضای خانواده با مشکلات زیادی درگیر هستند. بچه‌ها به جای رفتن به مدرسه در بیرون و در خیابان‌ها بازی می‌کنند. این موضوع ما را نگران کرده است. ما کمیته‌ای داریم که در آن برای خانواده‌هایی که درآمد کافی ندارند، مواد غذایی لازم را تهیه می‌کنیم.

کمیته‌ی صلح با خانواده‌ها صحبت می‌کند. در صورتی که در خانواده‌ی خشونت اعمال شود، زن می‌تواند از آسایش (Asayis) درخواست کمک کند. از حیث اجتماعی اینکه مردی زنش را کتک بزند محکوم شناخته شده است. مواردی از این دست تقریباً دارند متوقف می‌شوند. در محله‌های دیگر در جاهایی هنوز خشونت وجود دارد. در گذشته اینکه تلویزیون در یک آپارتمان ۲۴ ساعته روشن باشد امری معمولی بود، آن هم با کانال‌های ترکیه‌ای و به زبان عربی که مشکل بزرگی به حساب می‌آمدند. اما با قطع یکهویی برق، تلویزیون‌ها خاموش و ذهن مردم آزاد شد تا وقت کافی

برای کارهای دیگر داشته باشند.

بسیاری از زن‌ها در سن جوانی و یا حتی در کودکی ازدواج کرده‌اند، به همین خاطر حاملگی خارج از روابط زناشویی اتفاق نمی‌افتد. حالا دیگر آن‌ها می‌دانند که آموزش برای آن‌ها مفید است و می‌توانند زندگی بهتری داشته باشند.

هفته‌ای یک بار بیرون می‌رویم و مقداری پول جمع می‌کنیم. این یک راه سمبلیک برای کمک کردن است. یک هفته‌نامه به نام Rohahi با قیمت خیلی کم منتشر می‌کنیم به همین خاطر همه می‌توانند آن را بخانند. هفته‌نامه به زبان‌های کوردی و عربی منتشر می‌شود. وقتی دور هم جمع می‌شویم موضوعات ما دیگر مانند سابق گپ و شایعه و درد دل نیستند، بلکه در مورد پیشرفت سیاسی و سازماندهی زنان صحبت می‌کنیم. ما سیاست را در اینجا و در همین بخش می‌فهمیم. در بسیاری از بخش‌ها سرای زنان هم وجود دارد. این خانه‌ها شباهتی به سرای امن زنان در آلمان ندارند، در سراهای ما زنان می‌توانند دور هم جمع شوند و چیزهایی را به هم آموزش دهند و در مورد مشکلاتشان با هم مشورت کنند. در این سراها به صورت دوره‌ای کلاس‌های کامپیوتر، زبان و خیاطی برگزار می‌شوند.»

مهم‌ترین کار سرای زنان کمک به مبارزه علیه سکسیسم اجتماعی است. سره‌کانیه (Sere Kaniye) یکی از نمایندگان سرای زنان می‌گوید: «زنان (نه فقط زنان کورد بلکه زنان عرب هم) وقتی که با مشکل روبرو می‌شوند به ما مراجعه می‌کنند.»

ما از نزدیک شاهد یکی از فرآیندهای تحقیق و رسیدگی آنان بودیم. دو پیرزن عرب آمدند و از زنان سرای زنان درخواست کمک کردند. سره‌کانیه می‌گوید: «ما همه‌ی خانواده‌ها را از طریق سیستم کمونی می‌شناسیم. از وضعیت اقتصادی همه‌ی خانواده‌ها خبر داریم، و می‌دانیم که چه کسی همسر و یا بچه‌هایش را کتک می‌زند. فوراً به آنجا می‌رویم و با عاملین ماجرا صحبت می‌کنیم تا بتوانیم راه حلی پیدا کنیم.» او ملاقات با دوزن عرب را پذیرفت تا راه حلی برای مشکل‌شان بیابد.

حل منازعه

کمون جایی نه فقط برای خود-سازماندهی بلکه برای حل منازعه‌ی اجتماعی است. مواجهه با مشکلات اجتماعی در بخش‌ها، حمایت از اعضای فقیرتر کمون، و توزیع عادلانه‌ی سوخت، نان و مواد غذایی از جمله مشغله‌های کمون هستند. جلسات کمون نه تنها به منازعات و جنگ‌های محلی متداول رسیدگی می‌کند بلکه برای مبارزه با خشونت علیه کودکان و حل آن‌ها نیز می‌کوشد.

مادر جلسه‌ی نمایندگان یک کمون حاضر شدیم: آن‌ها در مورد اعضای خانواده‌ای که بچه‌شان را زندانی کرده بودند بحث می‌کردند. رفتار این خانواده تحت نظر قرار گرفته شد و به دنبال آن کنترل شد. این سوءرفتارها در صورتی که متوقف نشوند، کودک را به جایی محافظت شده خواهند سپرد.

منبع

تقلیل نبرد روژئاوا

مهران جنگلی مقدم

واقعیت اینست که «روژئاوا» از زیر آوار وضعیت موجود سر بلند کرده است. از زیر آوار فرآورده‌های آکادمیک علوم انسانی که رسالت‌شان را در روایتی شیطنت‌آمیز، «تفسیر» جهان قرار داده‌اند، از زیر آوار «ایدئولوژی» که همه‌ی اجزای زیست فردی و اجتماعی «نرمال» را در خود بلعیده است، از زیر آوار آن قول مشهور که اعلام می‌کرد با سیطره‌ی سیاسی لیبرال سرمایه‌داری بر کمونیسم، «پایان تاریخ» فرارسیده است و نسخه‌ی پایانی وضعیت را جز لیبرال سرمایه‌داری ترسیم و تجویز نخواهد کرد و هر نوع شکاف در وضعیت را به منزله‌ی امری رادیکال و عملی انقلابی از پیش محکوم به شکست می‌داند، از زیر آوار چنین وضعیتی است که روژئاوا سر بلند کرد و با سازماندهی مردمی و باتدوین و به اجرا گذاشتن قانون اساسی سه کانتون خودمختار، بیش از هر چیز به «شکاف» در وضعیت مسلط رسمیت داد.

روژئاوا قبل از هر چیز وارونگی ایدئولوژی مسلط را آشکار کرد و نشان داد که ایدئولوژی مسلط امری معادل با خود وضعیت است، بنابراین فرض واجب برای ایدئولوژی این بود که در مواجهه با روژئاوا خودش را بازسازی کند. این بازسازی معطوف به احیای اقتدار از دست رفته بود از راه فرو کاستن روژئاوا به کلیشه‌هایی که تاروپود ایدئولوژی حاکم را با آن تنیده بودند، کلیشه‌هایی مانند سروری شمال بر جنوب و بازتولید مداوم مرکز و حاشیه (بی جهت نبود که در متن‌های منتشر شده در رسانه‌های جریان اصلی، در کنار واژه‌ی «کانتون» بلافاصله به اقتباس این واژه از نظام سیاسی سوئیس اشاره می‌شود تا مخاطب لحظه‌ای فراموش نکند که در بهترین حالت مصرف‌کننده‌ی کالایی است که در دنیای «متمدن» تولید شده است.) بخش دیگر این بازسازی در این بود که روژئاوا همچون استثنایی قابل چشم‌پوشی فرض شود که بیش از آنکه محصول امری جمعی است، مملو از امکان‌های غیر قابل دستیابی فردی است که تکرار آن را در فضای سیاسی دیگری غیر ممکن می‌کند. همه‌ی این‌ها مستلزم آن بود که رسانه‌ها درباره‌ی روژئاوا شروع به سخن گفتن می‌کردند، اتفاقی که جایش را به پرگویی‌های تقلیل‌دهنده درباره‌ی کوبانی داد تا رویکرد ایدئولوژیک حاکم، خودش را پشت نقاب حمایت از کوبانی پنهان کند. کوبانی به نیابت از

روژئاوا و به واسطه‌ی آنکه صحنه‌ی درگیری نظامی بود، استعداد آن را داشت که در چهارچوب نظم رسانه‌ای و سیاسی موجود بازنمایی شود و در تصویر بازنمایی شده‌اش تحریف شود. این آغاز سخن گفتن درباره‌ی کوبانی بود، از طرف همه‌ی آنها که روژئاوا را با آگاهی کامل نادیده می‌گرفتند و در عین حال درباره‌ی کوبانی و شجاعت مردان و زنان کوبانی سخن می‌گفتند. آنچنان که در بین ازدحام توخالی این گفت‌وگوها می‌شد به عنوان مثال صداهایی مانند صدای ولیعهد سابق ایران یا پان ایرانیست‌ها را هم شنید که مردم را به حمایت از مقاومت کوبانی دعوت می‌کنند.

واقعیت آنست که تمایل ذاتی وضعیت و سخنگویانش علی‌رغم گفت‌وگوهای تقلیل‌دهنده‌ای که درباره‌ی کوبانی صورت می‌گرفت، همچنان سکوت درباره‌ی روژئاوا و حذف محتوای سیاسی آن است. تقریباً هیچ تحلیل و بازتابی که الگوی سیاسی و اجتماعی پیاده شده در روژئاوا، در خصوص همزیستی و مشارکت سیاسی گروه‌های مختلف مذهبی و زبانی، وضعیت زنان، حذف زبان و دین رسمی، لغو اعدام و جدایی دین از سیاست را بیان کند، و تقریباً هیچ ترجمه‌ای از قانون اساسی روژئاوا در رسانه‌های جریان اصلی دیده نمی‌شود. این پنهان‌سازی و سکوت عامدانه درباره‌ی روژئاوا و فقدان اولویت تحلیلی در خصوص سیاست‌رهای بخشی که در روژئاوا جاریست، در منطقه‌ای که تاگردن در منجلاب «سرمایه‌داری ارتجاعی» و «بنیادگرایی مذهبی» فرو رفته، نشان از تلاشی ایدئولوژیک برای احیای اقتدارپرست که با مقاومت در کوبانی و سیاست در روژئاوا از دست رفته می‌نمود.

تقلیل روژئاوا به کوبانی

بعد از کشتار و آواره‌سازی ایزدیان توسط داعش بود که ایزدی بودن برای رسانه‌ها جذاب شد. گویا که نوع بدوی و ناشناخته‌ای از زیست بشری در اعماق سیاه جنگلی دور کشف شده باشد، رسانه‌ها در حال اظهار نظر درباره‌ی شیطان پرست بودن یا نبودن ایزدی‌ها بودند. موضوعی بی‌خطر و غیرمداخله‌گر در وضعیت که باید درباره‌ی آن ویژه‌برنامه‌هایی «کارشناسی شده» و در جهت بالا بردن آگاهی مخاطب ساخت و ضمن انتقال این پیام که «خاورمیانه هنوز مکان / فرهنگ‌های کشف نشده دارد» رسالت خطیر رسانه را در پاسداشت مردمی در حال انقراض به انجام رساند.

اما این رویکرد کاسبکارانه از ابتدا معلوم بود که درباره‌ی روژئاوا و در مورد به خصوص کوبانی جواب نمی‌دهد. از ابتدا معلوم بود محتوای جغرافیای سیاسی روژئاوا، محتوایی مداخله‌گر در وضعیت است و در برابر اشتباهی وضعیت که میل به بلعیدن و دفع همه چیز دارد، به علت محتوای

متفاوتش مقاومت خواهد کرد. آنچنان که نمی‌توان با آن ماندشی‌ای بازمانده از اعصار پیشین روبرو شد و خبر مربوط به آن را باریسکی کنترل شده در گوشه‌ای از روزنامه کار کرد و متن و فرامتن را بحرانی نکرد.

بعد از آنکه معلوم شد مقاومت در کوبانی قصد آن را ندارد که سرنوشت محتوم را بپذیرد، دیگر نمی‌شد سیاست سکوت خبری را درباره‌ی کوبانی ادامه داد و ابتکار عمل را به دست نگرفت. این آغاز مخابره‌ی «اخبار فوری» درباره‌ی کوبانی بود. اما باید سیاست خبری را طوری پیش برد که ضمن حفظ برتری گفتمانی ایدئولوژی غالب، از واقعیت آلترناتیو روژئاوا پرده‌برداری نشود، بنابراین همه چیز منوط شد به تعلیق روژئاوا تا کوبانی در غیاب سیاستی که از روژئاوا می‌آمد از حقیقت و معناتهی شود تا اگر نه در تجاوز نظامی که در تصویر بازنمایی شده‌اش که حکماً تقلیل یافته است، سقوط کند.

تقلیل کوبانی به کلیشه‌های نظم مسلط

برای آن که مقاومت کوبانی فرو کاسته شود، زدودن روژئاوا از آن به تنهایی کافی نیست، بلکه باید از مقاومت در کوبانی «سیاست زدایی» شود و امر جمعی مقاومت که ضرورتاً سیاسی است، تقلیل یابد به ویژگی‌های روان‌شناختی فردی مانند شجاعت و محصور بماند در خصلت‌های فراانتخابی مانند کورد بودن و محدود شود به تصویری زیبایی‌شناختی که صفحه‌ی نخست رسانه‌ها را متفاوت می‌کند و تاکمپانی‌های مد و لباس هم امتداد می‌یابد و در یک جمله باید آن را از مدل‌های اجتماعی و سیاسی‌ای که در گستره‌ای به نام روژئاوا در جریان است تهی کرد. باید زمینه‌ها و تاریخ آن را زدود تا آنچه باقی می‌ماند قابل دسته‌بندی در سنت‌های بورژوازی باشد که بتوان از درون آن، خصلت‌هایی را که فردی‌اند و ضرورتاً غیر سیاسی برکشید تا به شیوه‌ی داستان‌های هالیوودی، برآمدن قهرمانی از ناکجاآباد و بیرون از تاریخ را توجیه کنند که در آن جز اشباح منفرد و سرگردان زندگی نمی‌کند و مقاومت امری خلاف‌آمد است که با خصائص فراتاریخی که معلوم نیست کجا و چگونه شکل گرفته است، بیرون از اراده‌ی جامعه ظهور می‌کند و در انتها اگر تن به ادغام ندهد از سوی «قوانین طبیعی زندگی» پس زده می‌شود و هم‌آن که به عناصر غیر ارادی مانند «کورد بودن» (در مقابل عرب، ترک، فارس بودن) تاکید شود و زمینه‌های شکل‌گیری مقاومتی مردمی دستکاری و خصلتی ناسیونالیستی که عندالزوم به کار عروج و تداوم «فاشیسم» هم خواهد آمد، پرننگ شود.

این یک روش جدی و موثر است که مانند یک بخش نام‌ی نانوشته توسط رسانه‌های جریان اصلی کم و بیش در حال اجراست؛ حالا که نمی‌توان کوبانی را نادیده گرفت، حالا که کوبانی سقوط نمی‌کند، حالا که شهر در دست نیروهای بیست که نه راه اقلیم کوردستان عراق را می‌روند و نه در ارتجاع منطقه ادغام می‌شوند، باید فرو کاهیدش، باید تحریفش کرد، باید با آن «تجارت» کرد، این خاصیت بورژوازیست که همه‌ی امکان‌های رهایی بخش را با تهی ساختن از خصلت‌های رادیکال، تعلیق به محال می‌کند تا آنچه سرانجام باقی می‌ماند تعلیق ابدی ایده‌ی انقلاب در سایه‌ی چیزی مانند «نظم خودانگیخته‌ی بازار» باشد. در وضعیت گسست از روژئاوا است که انقلاب از کوبانی زدوده و تصویر بازنمایی شده‌ی آن به دالی میان تهی بدل خواهد شد که نخواهد توانست تغییر پارادایمی را که در روژئاوا روی داده است، نمایندگی کند. بدون تاکید بر آنچه در روژئاوا و درزیست اجتماعی این جغرافیای سیاسی روی می‌دهد، کوبانی و مقاومت آن نه تنها به درستی فهمیده نخواهد شد که توسط دستگاه‌های حاکم‌ه‌ی نظم سرمایه‌داری بلعیده خواهد شد.

داعش و تمدن

وجه دیگر فرو کاستن مقاومت در کوبانی و سیاست در روژئاوا، صورت‌بندی ناتمامی است که از داعش ارائه می‌شود؛ «داعش تهدیدی علیه دنیای متمدن است». این تقریر فشرده‌ای است از یک موضع هژمونیک که تقریباً در همه‌ی رسانه‌ها تکرار می‌شود و ابتکار عمل را در صورت‌بندی رویدادهای خشونت‌بار خاورمیانه و مسئله‌ی تروریسم به دست می‌گیرد. مع الوصف این یک ارزیابی ایدئولوژیک و در جهت حفظ برتری پایگاه فرادست تمدنی است که بنیان‌های نظری و عملی‌اش را نئولیبرالیسم اشغال کرده است و همه‌ی وجاهت داشته و نداشته‌اش را مدیون لیبرال سرمایه‌داری است. آنچه این گزاره را ایدئولوژیک می‌سازد و به همان نسبت آن را ناتوان از توضیح و تبیین نسبت داعش با دنیای امروز می‌کند، فونت پررنگ و درشت «تمدن» در آن است. این گزاره به دنبال آن است که در مواجهه با توحش داعش، وجوه تاریک، افسارگسیخته و نابرابری‌ساز وضعیت را پنهان کند و وجه «رحمانی» تمدن را نشانمان دهد و داعش و علل و اسباب شکل‌گیری و رشد آن را به مثابه زائده‌ای بر پیکره‌ی اصلی، بیرون از ساز و کار غالب معرفی کند.

در این صورت‌بندی جایگاه‌ها و وظایف از پیش تقسیم شده است. شر در برابر خیر، تروریسم در برابر قانون، توحش در برابر تمدن و هیچ شق سومی بیرون از این دوگانه‌های بورژوازی تعریف نمی‌شود که حیطة‌ی خودمختاری کانتون کوبانی باشد و قرار بر این است که در این صورت‌بندی،

کوبانی و جذابیت‌هایش متعلق به خیر، قانونی و بخشی از تمدن جا انداخته شود؛ مصادره به مطلوب شود و به این بها جنگنده‌های ائتلاف بر فراز مواضع داعش پرواز کنند. قرار است «تمدن» در دفاع ناتمام و متناقض نمایش از کوبانی دست‌های آلوده‌اش را پنهان و نقش برسازنده‌اش را انکار کند. اما «تمدن» دروغ می‌گوید به همان صراحت که درباره‌ی روژئاوا سکوت کرده است.

بازگشت به ایده‌ی روژئاوا

بعد از پاک‌سازی کوبانی از نیروهای داعش، صفحه‌ی نخست رسانه‌ها از کوبانی خالی شده است. بله دیگر کوبانی به آرشیو رسانه هارفت و تمام. روژئاوا هم که از روز نخست غایب بزرگ رسانه‌های جریان اصلی بود. مردم با موضوعاتی دیگری سرگرم‌اند. منطق عادی‌سازی بر همه چیز چیره شده است. اما ایده‌ی رهایی بخشی که هم اکنون در روژئاوا در جریان است همچنان خرق عادت‌ترین و خطرناک‌ترین ایده برای ثبات نظم خونین مسلط بر خاورمیانه است.

برای مقابله با وضعیتی که زندگی مردم را در خاورمیانه به خاک و خون نشانده است می‌توان از دشمنی به دشمنی دیگر پناه برد. از آغوش ژنرال‌های آمریکایی به آغوش سردارهای جمهوری اسلامی و بالعکس و در نهایت، «وضعیت» را دست نخورده باقی گذاشت. وضعیتی که صراحتاً بر انحلال و سرکوب هویت‌های ملی و مذهبی ذیل استقرار آنها تحت عنوان یک ملت و مذهب رسمی پای می‌فشارد و مناسباتی عمیقاً فرادستانه و فرودستانه بر آنها حاکم می‌کند.

مقاومت کوبانی قبل از آنکه مقاومتی در برابر داعش باشد، مقاومتی رادیکال در برابر سیستم ابدی فرض شده‌ی «دولت ملت» است. باید به ایده‌ی چنین مقاومتی بازگشت. جدال کوبانی و داعش را باید در فرم بزرگ‌تر جدال بین روژئاوا و سیستم دولت ملت‌سازی دید. در این صورت است که نام دشمن فقط محدود به داعش نخواهد بود و اراده‌ی حذف روژئاوا در زمینه‌ی سیاسی و اقتصادی واقعی‌اش فهمیده خواهد شد. در این صورت است که هر آنکه مدافع اسطوره‌ی دولت و ملت است، علیرغم هر ژست حقوق بشری، دشمن روژئاوا خواهد بود.

از سندج ۵۷ به روژئاوای ۹۴ و برعکس

هژیر پلاسچی

انقلابیون متحد نیستند و سازمان دهی ضعیفی دارند، بخش وسیعی از جوانان طبقات پایین را یک یاس نهیلیستی فراگرفته است، اکثریت بزرگی از روشنفکران سرسپرده هستند. اما در تضاد با تمام اینها، و درست همچون انزوای مارکس و دوستانش در ۱۸۴۷ یعنی هنگام نگارش «مانیفست حزب کمونیست» که بعدها شهرت یافت، تعداد ما نیز بیشتر و بیشتر می شود تا سنخ نوینی از فرایندهای سیاسی را در میان توده‌های کارگر و فرودست سازمان دهی کنیم و در صدد یافتن تمام راه‌ها برای حمایت از شکل‌های احیاشونده‌ی ایده‌ی کمونیستی در امر واقعی باشیم.

آلن بدیو*

پس از سرنگونی نظم سلطانی در سال ۵۷ و پیش از علنی شدن تشکیلات کومله در کوردستان، در اغلب شهرهای کوردنشین جمعیت‌هایی تشکیل شد که هر کدام به فراخور وضعیت شهر و نیروهای موجود در آن نام‌های متفاوتی داشتند اما خط سیاسی مشترکی همه‌ی آنها را به هم متصل می کرد. این اولین تلاش‌ها برای مفصل بندی اجزای تشکیلاتی بود که در طول سال‌ها و در غالب هسته‌های خودبنیاد مقاومت و مبارزه در کوردستان شکل گرفته بود و حالا بنا داشت خودش را بر مبنای وضعیت جدید شکل بدهد. هر چند «آزادی» کلمه‌یی بود که در نام اغلب این جمعیت‌ها حضور داشت اما در دو شهر مهم کوردستان، سنندج و سقز، نام این تشکل «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» بود. ولی چرا دفاع از انقلاب؟ مگر انقلاب پیش از آن پیروز نشده بود؟ پس دیگر چه نیازی بود «جمعیتی» از انقلاب دفاع کند؟ رمز اقبال به کومله در همین واژه‌ها است. کومله نه مانند حزب دموکرات کوردستان ایران سنت تاریخی بلندمدت و سابقه‌یی طولانی داشت و نه مانند سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به واسطه‌ی جان فشانی اعضایش به نماد

سیاست‌رهای بخش بدل شده بود، با این وجود، لااقل در بخش‌هایی از کوردستان، از همان ابتدا با اقبال گسترده‌ی زحمتکشان شهری، دهقانان، جوانان، زنان و اقشاری نظیر پزشکان و معلمان و کارمندان دون پایه روبه‌رو شد. شاید به این دلیل که کومله علاوه بر آن که به رخداد انقلاب ۵۷ وفادار بود و نیز به امکان‌هایی که این رخداد پدیدار کرد، بر فرمی از سیاست بومی استوار بود و از این نظر امتیازی نسبت به چریک‌های فدایی خلق داشت.

بنابراین نام جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب تصادفی انتخاب نشده بود، حتا اگر در آن دوران کسی به صراحت در این مورد حرف نزده باشد یا آن را حتا در ذهن خودش هم به این ترتیب صورت‌بندی نکرده باشد. این نام، درست با همین وجه الهیاتی، از دل کشمکشی بیرون آمد که از چند روز پیش از سرنگونی نظم سلطانی آغاز و هر دم حادث‌تر شد. کشمکشی میان انقلاب در تمامیت آن با ضدانقلاب در تمامی اشکال بروز و ظهورش. این کومله بود که با سازماندهی واقعی مردم در اشکال هر دم نوشونده‌یی که دیالکتیک حاکم بر آن را از دل سیاست مردمی استخراج می‌کرد، واقعن و در عمل برای حفظ دستاوردها و امکان‌های انقلاب ۵۷ مبارزه می‌کرد. کینه‌ی ضدانقلاب از تشکیلات کومله بی دلیل نبود، چنان که هرگز قصد کومله برای دفاع از انقلاب را نبخشید و در نمادین‌ترین اقدام ممکن، وقتی بعد از کشتار زندانیان سیاسی، ترور مخالفان در خارج از کشور در دستور کار جمهوری اسلامی قرار گرفت، در یکی از اولین آنها صدیق کمانگر، سخنگوی جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب سنندج را در نزدیکی مقر رادیو «صدای انقلاب» در کوردستان عراق به گلوله بست.

کومله از دل زندگی مردم کوردستان جوشیده بود و با آن پیوندی عمیق داشت. اگر هنوز پایگاهی برای تشکیلات متعددی که نام «کومله» را بر خود دارند باقی است، مازاد همان پیوند عمیقی است که تشکیلات کومله با زندگی مردم داشته است. تفاوت اصلی کومله با حزب دموکرات کوردستان ایران در همین نکته‌ی ظریف نهفته است. کومله در سال‌های تشکیل و علنی شدنش و نیز در سال‌های تهاجم گسترده و همه‌جانبه‌ی ضدانقلاب به کوردستان از زندگی مردم جدا نشد. کمیته‌های محلی، جمعیت‌ها، اتحادیه‌های معلمان و زنان و دانش‌آموزان و ورزشکاران و دهقانان، تشکیلات نظامی و مانند آن همه و همه نه برای حفظ تشکیلات کومله از گزند ضدانقلاب بلکه برای حفاظت از زندگی مردم و دستاوردهای انقلابی آنان شکل گرفت. چنین بود که وقتی خود انقلاب در نواحی‌ای که کومله در آنها هژمونی داشت مورد تهاجم قرار گرفت، خط فاصلی میان زندگی مردم و رزمندگان کومله وجود نداشت. و زمانی که تمامی نهادهای مردمی برآمده از

انقلاب، شوراها و کمیته‌های محلی و اتحادیه‌ها و بنک‌ها، مورد هجوم قرار گرفت و کومله تا مرز تشکیلات سیاسی و نظامی خودش و ادار به عقب‌نشینی شد، پیوندهای تشکیلات با مردم گسسته نشد.

در حزب دموکرات کوردستان اما همه چیز بر عکس بود. حزب دموکرات کوردستان از دل زندگی مردم سازماندهی نشد بلکه سازمان نخبه‌گانی بود که تلاش می‌کردند مردم را در راستای اهداف حزب سازماندهی کنند. حزب دموکرات کوردستان از همان ابتدا قصد داشت بر کوردستان حکومت کند و قدرت سیاسی را در آن به دست آورد؛ به همین دلیل در آن مناطقی که حزب دموکرات هژمونی داشت و قدرت فائقه بودند تنها هرگز شوراها شکل نگرفتند بلکه گاه و بی‌گاه از سرکشی‌های مردمی در امر تقسیم اراضی و مصادره‌ی زمین‌های مالکان هم جلوگیری می‌شد تا «مدیریت» سیاسی منطقه دشوار نباشد. اگر کومله و آنچه که نماینده‌گی می‌کرد، قدرت دوگانه‌یی بود که از فردای سرنگونی شاه در سرتاسر ایران شکل گرفته بود و حاکمان جدید برای «حاکم» شدن نیاز به سرکوب آن داشتند، حزب دموکرات رقیب سیاسی جمهوری اسلامی برای «حکومت» بر کوردستان بود. رقیبی که البته حاضر بود برای رسیدن به هدف امتیازهایی هم بدهد؛ مثلن وقتی رهبران حزب دموکرات از نارضایتی مسئولان حکومت جدید از «تندروی‌های» کومله و حضور چریک‌های فدایی خلق در مذاکرات آگاه شدند، تلاش کردند پنهانی مذاکراتی را با تهران پیش ببرند اما رقیب حکومتی آنها حاضر به سازش نبود و قصد داشت نواحی تحت حکمرانی اش را خودش در سیطره داشته باشد و هیچ ذره‌یی از بساط حکمرانی را نیابتن به نیروی دیگری واگذار نکند؛ یا باز هم برای نشان دادن حسن نیت به حکومت مرکزی و توان حل مناقشات کوردستان بود که به مقر سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر در بوکان یورش برد و سه نفر از کادرهای این سازمان را به قتل رساند، در برخی موارد خوانین سرکش در برابر حکومت مرکزی را سرکوب کرد و در اغلب موارد تقسیم اراضی خودجوش از سوی دهقانان را به نفع مالکان پایان داد. حزب دموکرات هر آن چیزی را که برای حکمرانی بر کوردستان نیاز بود داشت غیر از پشتیبانی حکومت مرکزی. شاید حتا این تفاوت دردناک نیز نمادین باشد که شناخته‌شده‌ترین رهبر حزب دموکرات کوردستان ایران، عبدالرحمن قاسملو، پای میز مذاکره با فرستاده‌گان جمهوری اسلامی ترور شد، مذاکره‌یی که حتا بسیاری از اعضای رهبری حزب خودش نیز از آن بی‌خبر بودند و دو نفر از شناخته‌شده‌ترین رهبران کومله، فواد مصطفاسلطانی و صدیق کمانگر، اولی در میدان نبرد به خاک افتاد و دومی در نزدیکی مقر رادیو صدای «انقلاب» به گلوله بسته شد.

این تجربه اما ناتمام ماند. کومله هنوز برای کوردستان برنامه‌های زیادی داشت. نسان نودینیان، از کادرهای آن زمانی کومله در مریوان به یاد می‌آورد: «در آنجایی که هنوز به تصرف جمهوری اسلامی در نیامده بود و حداقل آن بخش‌هایی که نیروهای مسلح کومله در اختیار داشتند هر سازمانی به سطح بضاعت فکری و سیاسی اش کارهایی می‌کرد، از جمله تشکیل شوراهای دهات و ساختن مدرسه و سوادآموزی. این اواخر به این فکر افتاده بودیم که حمام درست کنیم و امکانات بهداشتی را به مردم آموزش دهیم.» (۱) ولی این ضدانقلاب بود که به تشکیلات کومله مجال نداد تا تاسیس نظم نوین چیزها را ادامه دهد. قصد آنها سرکوب انقلاب با تمام امکان‌ها و گشوده‌گی‌هایش بود. مازاد کومله ولی مانند شبخی بر فراز جامعه‌ی کوردستان باقی مانده است. همین وسوسه‌ی از آن خود کردن این مازاد رهایی بخش است که موجب می‌شود امروز با شکل‌های متعددی روبه‌رو باشیم که همگی نام کومله را بر خود دارند. بحران اما از آنجایی آغاز می‌شود که در وضعیتی متناقض‌نما تلاش برای به چنگ آوردن نام کومله تاکنون تنها در خدمت پایان دادن و مصرف مازاد این نام بوده است، چرا که نام کومله بدون سیاست کومله بی‌معناست. تنها به میانجی سیاست است که در این نام چیزی بیش از خودش وجود خواهد داشت.

در سال‌های پایانی دهه‌ی شصت تشکیلات کومله، که حالا پس از متحد شدن با اتحاد مبارزان کمونیست - سهند به حزب کمونیست ایران تبدیل شده بود، در بحران عمیقی فرو رفت. به نظر می‌رسید بعد از سال‌ها تلاش برای حفظ اردوگاه‌های تشکیلاتی و هم‌زمان با صف‌آرایی‌های جدید طبقاتی در درون جمهوری اسلامی و بحران جهانی در جنبش کمونیستی با آغاز پروژه‌های اصلاح طلبانه‌ی میخائیل گورباچف، تشکیلات کومله نیاز به بازتعریف خود دارد. با این وجود تشکیلات در طول این سال‌ها سنگین‌تر از آن شده بود که بتواند خودش را دوباره تعریف کند، به ویژه که دو تن از مهم‌ترین رهبران آن، غلام کشاورز و صدیق کمانگر، در شهریور ۱۳۶۸ و تنها به فاصله‌ی چند روز توسط جمهوری اسلامی ترور شده بودند. پاسخ منصور حکمت، کوروش مدرسی و اغلب کسانی که از سنت اتحاد مبارزان کمونیست آمده بودند به این بحران ترک صفوف تشکیلات و تاسیس حزب کمونیست کارگری بود. آنها حالا که کومله در بحران فرو رفته بود و نیاز به تعریف دوباره‌ی خودش داشت ناگهان به این نتیجه رسیدند که کومله به اندازه‌ی کافی «کارگری» نبوده است و این البته سرآغازی بود بر راه طی شده‌ی که سرانجام حزب کمونیست کارگری را به جناح چپ سکولاریسم ایرانی تبدیل کرد. جریانی که در تمامی انشعابات خودش هنوز هم مجبور است چنگ به چهره‌ی تاریخ بکشد و کمونیسم کومله را «روستایی»، «عقب مانده»، «آلوده

به ناسیونالیسم و مذهب» و مانند آن توصیف کند و البته در مقابل با اعزام بخشی از کارآمدترین کادرهای نظامی و سازمانگر حزبی به شهرهای اروپایی برای مدرن و اروپایی شدن، آنها را تبدیل به کسانی کند که در طول این سال‌ها مهم‌ترین مشغولیت و مسئولیتشان فحاشی به انشعابیون جدید و قدیم است تا ثابت کنند کدام «کارگری» ترو «حکمتی» تر است.

حزب کمونیست ایران که تشکیلات کوردستان خودش را کومه می‌نامد و اصلی‌ترین حوزه‌ی فعالیت و نفوذش نیز کوردستان است، هر چند نزدیک‌ترین تشکیلات موجود به ایده‌های اولیه‌ی کومه محسوب می‌شود اما انشعاب‌های متعدد آن به راست (از جمله حزب کومه‌ی کردستان ایران به رهبری عبدالله مهتدی و روند سوسیالیستی کومه) نشان از بحرانی تشکیلاتی دارد، انشعاب‌هایی که هر کدام در زمان وقوع بخشی از بنیان‌گذاران و کادرهای کومه را با خود برده‌اند و البته در ادامه باز هم دچار انشعابات به راست‌تر شده‌اند (مثل حزب کومه‌ی زحمتکشان کردستان به رهبری عمر ایلخانی زاده). بحران اما به رغم این زدوده شدن‌های دائمی تشکیلاتی پابرجاست. اگر انشعاب به چپ همواره به معنای همراه نشدن یک تشکیلات با جنبش انقلابی است، انشعاب به راست همواره نشانه‌ی رکود و ناتوانی یک تشکیلات در ترسیم افق انقلابی است. کادرهایی که با انشعاب از کومه‌ی حزب کمونیست ایران یا تبدیل به سوسیالیست‌های معتدل‌تری شده‌اند که اعتقاد دارند جامعه باید مسیر رشد خودش را طی کند تا شرایط تاسیس سوسیالیسم فراهم شود یا به چهره‌ی همیشه حاضر در نشست‌های آلترناتیو سازی امپریالیستی مبدل گشته‌اند و از همین حالا تلاش می‌کنند با حزب دموکرات کوردستان ایران بر سر حکمرانی آینده بر روزه‌لات به توافق برسند و یا تمام هویت سیاسی‌شان را به استقلال هویت کوردی و تشکیل دولت-ملت گره زده‌اند، هر کدام زمانی در صفوف حزب کمونیست ایران و پیش از آن در صفوف کومه، همان سازمان انقلابی زحمتکشان کوردستان ایران، کادرهای ارزنده‌ی بوده‌اند. آنان به این دلیل سرانجام فرمان عقل سلیم را پذیرفته‌اند و به «واقعیت‌های اجتماعی» گردن نهاده‌اند که هیچ افقی در برابر خود ندیده‌اند.

امروز شاید روزثاوا همان جایی است که می‌تواند به این بحران خاتمه و انسجامی عملی را حول خودش شکل دهد. مکانی که در آن «شکل‌های احیاشونده‌ی ایده‌ی کمونیستی در امر واقعی» مسیری را گشوده است. آن گذشته‌ی رهایی بخش کومه منتظر رستگاری است، باید به تاریخ گذشته بازگردیم و آن را رستگار کنیم. آنجایی که ایده‌های ناتمام کومه، دوباره و این بار در روزثاوا شکوفه می‌کند. روزثاوا امکان‌هایی را نمایان کرده است که تا پیش از این نفی و انکار می‌شد. تنها

راه نجات گذشته نه تصاحب نام‌ها بلکه وفاداری به این امکان‌هاست. شب‌چی که روزی سرتاسر کوردستان را در خود گرفته بود، دوباره بازگشته است.

پانوشته‌ها:

۱- شوراها محصول یک نیاز سیاسی بودند. گفت و گو بانسان نودینیان. منجیق شماره‌ی دوم.

صفحه‌ی ۲۵۵

* به نقل از نشریه‌ی شبانه. ایده‌ی کمونیسم. آلن بدیو. ترجمه‌ی بابک فراهانی ([لینک](#))

منہا ہے